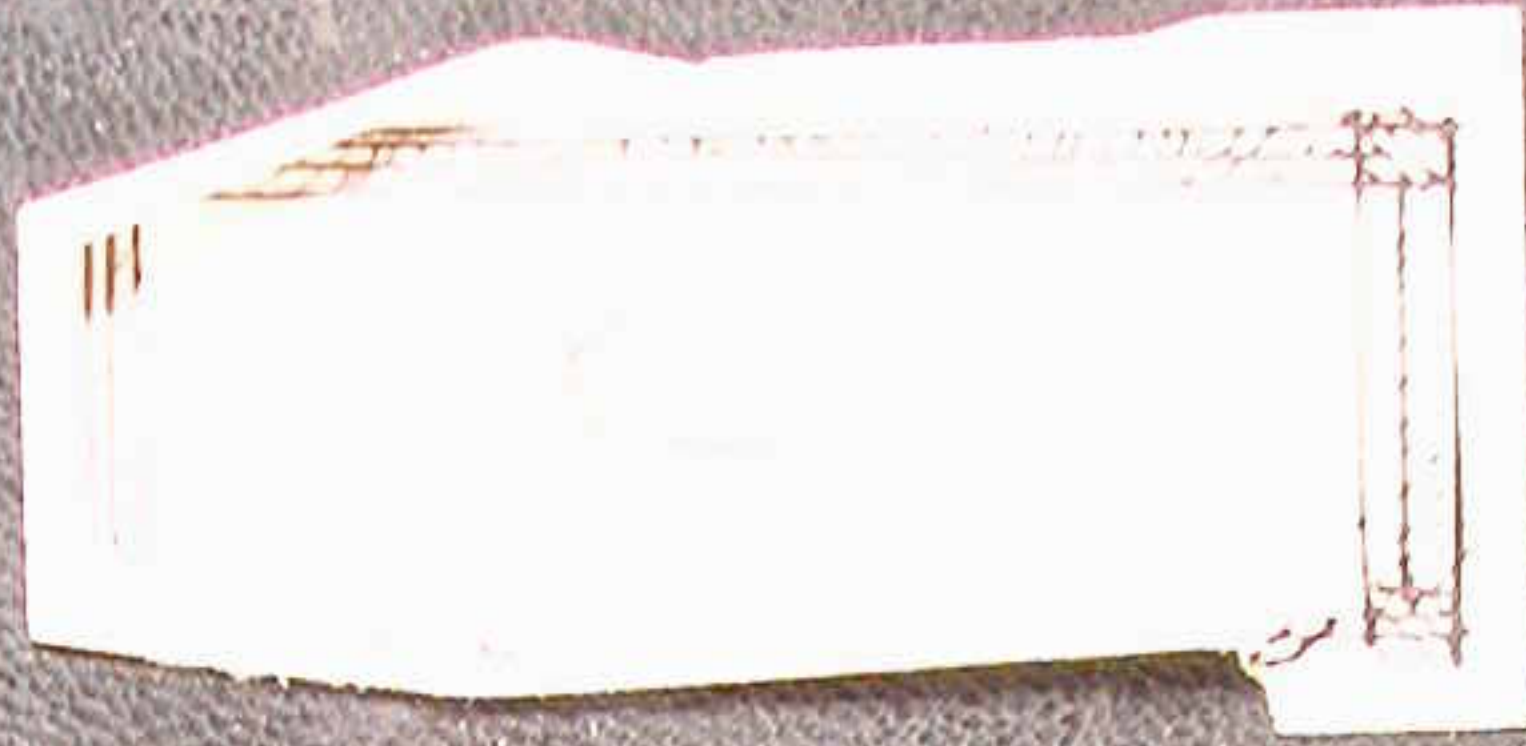


2
MIDVTE



رسالة في اجابة السيد انصاري قدس سره
الاصرف ومعه
مخط عماد الحسن

1



وصف السطرنج الاعظم والحوار المكرم جامع السعف والعلم
السطرنج السطرنج الكسوف عند محمد علي بن السلطان
احمد علي لارا ال رسيه علم السعف سينا
لاستقام معترف الالم ولا يبرح خطه
المسفة عن لاجرار الاحكام
على الدوام وانا الدعوى ليدوم
السعف على لحي العسكرو
المرمى السعف
عقلم



نومر

٢

كاغذ عدد
١٥

Suleymaniye U. Kütüphanesi	
Kısmı	Hami'diye
Yeni Kayıt No.	2
Eski Kayıt No.	

@Anjaame

مذکور عسروار مردی می آید که اول مسلم علیه الرب می شنود
 و شب بدر خانه خذیفه می رود که با نکر نی رسول الله مع المصن
 و بر زکعب الاخبار را میگوید خونی بنا را یا امام حسین ^{نظم}
 که در بر تو با پادشاهی غم که بر در تو بداد خواست نامم
 ترس حصار ایمانست و رجا مکتب مزید و لا خیر فی الاثر
 لم یزجر اما و ثوق غالب آمد و اعما و راج کما قال شعر
 لقد صرت معاطیلنا فقلوبنا ^{نظم} لجنک یا یا الیک تیر
 و ان تعال فی الارض او انی لیت برب و لافضه انما سی الصلوة
 فاجبا الی الله تعالی مارق و صفا و صلب اصلها فی الدین و
 اصفا فی الیقین و ارقها علی المسلمین ^{نظم} بان ای عزیز زور کار
 که لوح دل ز اغیار پرتو ایت را دیت همه عوام در
 که یکی را دگوشند و همه خواص اند که هنر را یکی باز آرد
 و مشتب با هموم لم سال الله تعالی فی ای و ادا بلکه بحسب اعما
 این همه عسروار عسی ان کون قن اقرب اجلم فاجیث بعد
 یومنون باشد که اجل از کین آید کارنا پاخته و بی زاد با

و یسح عذر نماید لا تعرب لاه الوقت یار اقد الیل مسرور با وله
 ان الحوادث قد یطرقن ابحارا ^{نظم} لا یعربک عشار پاکن
 قد یوانی بالنیات الحیر اذ اوقعت الواقعة یقین است
 و ان طبرین یک لشدیدین است بهج خیر نمه چیز با زمانه من حب
 غرامتیت و فانی را بر باقی اختیار کردن شمره امت ^{نظم}
 کر عشق حق خویش طلب با کرد ^{نظم} بن عیار که ادب خواهد کرد
 زبان ممر صدق است و دل مفرق اعلی علی نفسک باب کج و افصح
 قلبک باب الحاحه مصراع جز نامه کن حید که کو جنبه جو چنانکه لهم
 البشری خواند کار اسرا است لا بشری یومند للمجرین اند کار
 هم در است و چنانکه پیام من فی وجوه من اثر السجود بیاست
 یعرف المجرمون پیام نشانت ^{نظم} فلا تزکوا انفسکم منوا علم
 بمن اتقی خود پسندنی بد خدا پسند می باید اگر تو بر خود پوشیده
 بروی پوشیده نیستی لا تهجر جو افان الی القدر بصیر ^{نظم}
 یارم کند غلط شماری کند جو ری کند در اختیار می کند
 مجاهد کوه در وقت نماز روی بجامحت آورد دم کفتم است و ا

رحمة الله نذانی شنیدم که استویت است حتی تا مرگش را پس لا یتوا
 ان لم یعرفک مولاه فان اعرفک وقد قیل لا تعرفوا ابنا الکاس
 فان العاقبة مبتهمة **نظم** سیکین دل من کچہ فرادان
 در دانش عاقبت فرودماند **بنا** شناکه فردا پیکانه خواهد شد
 ما یغفل الخلق عن الله و ما احلی الطریق الی الله باس تسلی
 بدریارسید و بضاعت کجسریدار من ابصر فیه من عملیها
 یوم الحسرة و الذمات مذانی که از اذ قضی الامر همس فی غفلة ردی
 می آید که بیسج طاعت باز کردد من کم کین للوصال اهل احسانه
 ذنوب و قبولی می آید که از بیسج معصیت نیندیشد فی وجهه شافع
 یحواساته عن القلوب و یالی بالغا دیر جرم بایسته را در علم نیان
 میکند که ذکر و الله فایستغفر و الذنوبهم و نایبیت او کار
 خود میر کرد این سید ارد که نسوا الله فینسیم **عبد** اذ ابرم المولی بحبته
 بخنی ذنبا لیس له ذنب علت ازین صنایع دورست و اعراض
 بهجور و عنایت بعمل نفروشد و رضی المتجنی غایه لا تدرک در
 نایبیت را درمانیت و چهرت را نذکار از نهایت نه **نظم**

یاری دارم که پسر ازنی از بردوشش دای بی نیازی دارد
 ان من شرح الله صدره للاسلام می دان و قول للعاقبتیه فلوهم
 میخوان کل من علیها فان می نکر و کم اهلنا من قلم من متن
 می شمر از سخون مرک بر خذر بودن شرطیت و از شمالی
 کور یاد آوردن شرع و پیش از آنکه روزی در آید که سو و نذار
 کفتر کاشکی فرمان او رسول بردمی و پیش از آمدن ملک الموت
 و این خواست که لولا اخرت می ایله اجل قریب و جواب ان
 وی که آلا ان فت دعصیت من قبل کت من المعین و تهدیدم
 کونوا ایتیم من قبل ما کم من زوال و نذار و جل پنهم و پن شتون
 و کم من جبال قد علی شرافاتها رجال فرالوا و جبال جبال
 اکثر و اذکر ما دم اللذات فرمانت و کفی بالموت و اعطاء در مان
 الیوم فی الدور و غدا فی القبور الا الی الله تصیر الامور
 ما ذاق قول اذا دعیت فلم تجب و اذا است و انت فی العرا
 ما ذاق قول و لیس عندک حجة **ال** لو اتاک منغض اللذات
 رسم که چو پیدار شوی روز شود و خیر عمر عبد العزیز

گوید پدر خویش را دیدم گریه کنم ترا چه افتاد جواب داد که
 ذکر ت منصرف القوم من یدی الله تعالی فریق فی الجنة و
 فریق فی السعیر نظم حسن سخن فی الوصال بی عرض بینا صد
 با خود چسب می کشی و فیروز می آیی کل مجرب فی ممالک
 باش تا محک عدل بیاورد خلق همه در شب دنیا اندر صبح آن
 ایضا ربیما مت اشراق در شبست لو کشف العطار ما از دود
 دعوی ساکنان و زهبت دلیل از عین لادین و الصبح اذا
 تهنی در الاکریدن نه کار صاحب بصیرت با ناپاکانه بودن
 و با نوازشناشهر دنیا بر او خوانی دین این هر دو نباشد
 نه که در او حسد دار و خورد و رجا علی نفسی
 و اعط وینی یزاج عقلی که آنچه غفلت با و لها میکند و نرخ
 با یکا کان کند نظم پوف تری ذالجب العبار افسر حکمت ام حار
 حاصل کن از جن جان فانی سری غافل نشین خوشتر چون خبری
 چون بشیند غبار سنگ حسد کاست بریز رات یا حسد
 فلک کار دیدن ملک و باول مغرور کشک نظم

جهان خشت لیکن زوال ملک و بقا خشت لیکن فادک و
 یکی از علما پادشاهی را بر سر تعزیت میداد کف ما سبک و
 فرکت و مات ابوک و مواصلک و مات اخوک و هو صکک
 فمذا تظن بعد فمذا الاصل و الوصل و الفرع باش تا خسارت
 این جبارت پنی نظم روزی کسی سپه بره برون خون اهد
 بس چشم که آن چشمه خون اهد امر تم با لزا و نوودی میکم
 با رحیل و جس او کلم لآخر کم و انتم تعبون ارباب صدق از
 تندید لیسال الصادقین عن صدقهم ترسان و اصحاب طاعت
 از بیم و المخلصون علی خطر عظیم لرزان و همه موجودات از
 احوال قیامت در تنهای عدم و از کوشمال خجالت غرقه در
 هم ششی یا مال تحاط اجسم در جوال جمل خود رفته و غول غفلت
 ایثار در تیه تهافت افکنده حیا ری کاری لاپسین و لا
 نصاری از اعمال مغلس و از احوال فارغ و از معانی خایله
 سوار امتاع بزبان پلمان و بدل مشرک و مسکن فی بن
 اعمی و مو فی الاحسرة اعمی و اضل سبیل تا نذالمن الملک

ایوم بیامع ایشان سد پدار کردند حتی اذا خربت الدیار
 وعطبت العشار ومب الخار بلن انحرطم در داو در نیا که ازین نشست
 خاکست برابر پرو بادیت بد . حجاج بر سر سگفت آن شکم
 بن می شب قارون فرعون طلعت علی قصوریم . ثم طلعت علی
 قبوریم . رایت الد مختلفا یور . فلاح من یوم ولا
 وشیت الملوک بها قصورا . فابقی الملوک ولا القصور الظالم
 نادم والمطلوم پالم والقاغ غنی وان لم یملک . واحصر
 فیروان ملک الدنیاجی معاد رازی حم الله کوید الناپس
 مرغوف فیضه الدنیا وقوا فی فیضی الآخرة . صدیق کبر فاروق
 رایگفت رضی الله عنهما در وصیت ان الحق یصل و موثقت می
 والباطل خفیف و موثقت و بی وان الله تعالی حق البلیل
 لایقبله بالنهار وحقا بالنهار لایقبله باللیل وانک لو عدت
 علی الناپس کلتم و جرت علی واحد مال جورک بعدک
 شتم نامه غل شایان . چه در دل پنه کنایان بود
 مرد باید که در دریا می عشق غواصی کند . اگر موج ببرد او را

بسا حل لطف اندازد فد فافوز عظیمنا و اگر نسک تمربع شرف و
 برد وقع اجره علی الله کس تو زمان نبرد همن ستم مردمی در
 نبی اسرائیل سا لها عبادت کرم یزل لایزال خواست که خلوت
 او را جلوه دهد فرشته را فرستاد که او را بگوی که پنج مبر که
 تو دوزخی خواهی بود گفت مرا باندگی کاریت خداوندی و داد
 آن فرشته بازگشت و پیغام داد کرد جلال حدیث جواب داد
 که چون او بالیمی خود برین کرد و من با گری می خود چون برگردم ادا
 ادبنا وانت امامنا . کنی لطاینا مذکراک حاویا
 روزی که خبر زو صل تو تازه شود . چاکر با مید آن مبر واره شود
 جعفر صادق رضی الله عنه پمار بود میگفت اللهم اجعلها اوبا
 ولا تجعله غضبا . کشفه شفا ینخواستی گفت فی اللجوق بمن یرعب
 خیره اولی من العبا مع من لا یؤمن شرمه ع کفر کدر پس بنبر باشد
 وایه یرح الامر کله حاسبوا قبل ان تحاسبوا . وزنوا قبل ان تؤزنوا
 مرکز دولت خلوتی نادیده و بی ناکشپته و از کل بل نرسیده
 کند طمع بر فقر اک طلب تن خبر خجالت بر نیارده . من طن انده بدون

بجهاد فتنی و من ظن انه ببدل الجهد یصل فتنی و طلب الحجة بلا عمل ذنب
 من الذنوب و الحقیقة ترک ملاحظه العمل لا ترک العمل نیست
 تا که جهان است کنی دیر شود چون بر شود دولت ز ما میر شود
 آینه قدر بر روی داود داشتند تا در کزیت آرایش عثمانید
 و ذای ناعن المکسرة قلوبهم بشیند گفت
 یعنی در از پرده برون آورد بس بوجیبها که پس پر دست
 پذیرا پاکلی تا کی پاکیا همه آرایش است روز قیامت یحیی بن کر یا
 می صلوات الله علیهما می آید و هیچ بعصیت در دیوان و نه او را
 در عصات بد اثر تا چاب عاصیان کنده سحر العیون خیر و جبک طل
 و بکامین خیر جبک ضایع ذنب اعقبک البکا خیر من طاعتها
 و یمنع الله تعالی للضعیف یا تعجب منه القوی نوزی گوید و همساک
 من من انجمنی بود از دنیا رفت من بجایزه او زخم بخواب دیدم
 که اگر نجات میخواستی بر سر خاک او روز مردم احوال او میدیدم
 کشت بوقت نزع دیدایش در اسگ غرق شده بود و میگفت
 یا من له الدنیا و الآخرة ارحم الناس لاله الدنیا و الآخرة

ای شاه و می آن که در آن دل غم تپت خداوند این کاری نباشد
 جنید و شبلی و بایزید را آمرزیدن کرم آن بود که بر چون من سوا
 رحمت کنی سپهر کن منبده باشی که چون تو نباشی بر خراب سراج
 نیست آتش یار و حسرت بر سر پرگان تا پادشاه خراج بخوابد حرا
 و العبودیه ان الفعل یرضاه او رضی ما یفعله و یقصد ان یرجع
 درین راه مشمر تر از اذوه نیست و من یرد الله به خیر اجل فی قلبه
 ناکحه و قال صلی الله علیه و سلم لو ان محمدا و ابی بنی امیه لرحم الله
 الائمة بیکانه و الموم عفو بابت الذنوب و الله تعالی یحب کل قلب
 حزین و در صفت سرور کانیات صلی الله علیه مشهور است کان
 و ایم الحزن متواصل العنکر و ایرج حدیث از خوف عاقبت و بر
 سابق خیر و نظم روزی که بر روزانه گوی نورسم
 گویی براد دل رسم یا رسم از وارد صاحب و در خبر
 دارد و از پسر و پیداری خداوند در دین کوید قصه مبر نشیند
 که چون بنهاند آن جنع از حشرع بنالید فرمان آمد که حن
 را در کنار کبریا له رخو را زار برین گاه قدرت و القوا دعوه المظلوم

رمزیت یقولون کثلی و من لم یذوق فراق الاحب لم یحکل
 وقد برعتی لیا الی الفراق شرابا امر من الحطل
 آری صنما چو دردک نیست درد دل دیگران بازی شری
 من لم یت و الحب حو فواده لم یدر کیف تقیت الا کباد
 صمصام بر سنه ندیده که در کدورت و عیب پدید نشود و در
 صفا ظاهر کرد و کوکنت شاهنا و صنع الهوی
 بطلو بنا حدت من لم یحب ع یکما رتدم برون از خانه شین
 فلیتقوا فی الاسباب یکی زین جانمانی بروکن جهان پنه
 عشق شنت فاکت میت اسپر نیست واجب
 من احبیت فاکت مضارقه قاعده تجرید و اعمال شنت فاکت
 مجزی بر تشدید و تهدید نظم آشوب لایحه زاید شدن پست
 کیش بر ما باش بر آسای بر پستی وان من الذنوب فونبا عفوها
 سلب التوحید بس خرمطاعت که بوقت نزع و قد منای الی
 عملوا فجعلنا هببا منورا بیا دبی نیاری برده و بس سنه
 آبادان که در حال پکرات مرک و بالهم من الله ما لم یکنونوا

یحسبون خراب کند کان لم یمن من الحجون الی الصنف
 اینس لم یسر کعبه پامری بی نحر کنا بلبها و آبادنا صرف الی
 واحد و العواثر بس روی که در لحد اقبه بگرداند بس آشنا
 را که در سبب تنبلی که کرد و اندکی را میگوید نم نوبه العرو پس
 و دیگری را میگوید نم نوبه المنو پس
 ما شکل شد که از که این کلیم ایم باری زکاروان دین الی کلیم
 قل یونبا عظیم انتم عنده معرضون از انیاعت که مرده در جانه
 نهند تالب کو رحیل سوآل حق تعالی بخودی خود کند اول از و
 اینج که طهت منظر الخلق تین سینه بل طهت منظری پاسته
 فیم افینت عسرک قت للنفس ان اردت رجوعا فارجع قبل ان یتبد
 الطريق اگر مجدودی بشد چون کلم شود معلم شود شیت الله
 الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و الدین و هم
 و اگر نخذ ولی باشد لال و گنگ کرد و الیوم تخم علی فوا هم او را
 رسو کنند و پستان بر کردند و گویند رجونا و ترکنا و لو ائمانا
 نفعاک حاصل زمینان با جسد در دیم بر چید عسری نمان آوردیم

این انفس غماز و لها پست و تر جان سراپست قلب المؤمن حرم آ
 و حرام علی حرم الله ان تلح فیہ عنیر الله مر جا که معرفت
 شکایت نیست و مر جا که خوفت دلیری نیست و مر جا که رجاست
 فراغت نیست و مر جا که محبت است پنجه نیست و مر جا که مشا
 غلت نیست علم نگاه داشتن دین است و درع پروردن
 یقین یا دوست زدودن است و جدا فروختن جا نیست
 راستکاری کن با راستکاری و اراغی شش که راست است
 خروشی رشت پتار و سماعون کذب اکالون للست با این
 معامله بار افتاده کیر و بار کیر و مانده باش **نظم**
 چون شیشه گریست توبه با پتو و شوار توان کردن آسان شکست
 پیش ازین تغافل کردن از سعادت باشد علم بی عقل دیوانگست
 عقل بی علم کما کفایت عافیت در شمای است و سداست
 در خاموشی و علم ان کلامه من علمه کلامه فیما لا یعینه و انما تملی
 علی کاتبیک یتبان الی ربک فانظر ما ذات علی و ما ذات یتبان
 ما یفطر من قول لالهیه رقیب عتید عقد پیمانست و ما یفون

بخوشی شسته الامور به عجم دایمانت و تقوی رقیب الله علی العلوب
 تحذیر است و اوقا تکاب کفی ننگ الیوم علیک حیبا تقر **مصراع**
 کین طاق تو نداشت من کی دارم فاولکک یدل الله سیاتم
 چنات مددیای کرامت ان الله عنی عن العالمین زخم کبر بای
 قدم است **نظم** هر چند هستی من روم با در مرکب تو چه مرغ خاک قد
 حکم احکام کن جمع می آرد و ارحم الراحمین در میگذارد فضل نیست
 یکی رامی نوازده عدل بی علت دیگری را میگذارد فاما نعلت
 موازیه فوفی عیشة راضیه و اما من نعت موازیه فانه ما ویه بو
 در شک رقم است رنگ بر لاله علم است عمر رضی الله
 در تجانه مقبول است و عبد الله ابی سلول در مسجد مخدول **نظم**
 با آنکه سسی سازی میدانی سا و از آنکه سسی سازی میدانی خست
 جنابیلی و سی خست بعنیر ما و اخری بنا محسنونه لا زید ما
 سر روز با بداد بدل اولیای خود ندانند که ما تصنع بخیری وانت
 مخوف خیری ان نظر ایک پوایی حرکت و ان نظرت ایک
 اعطیک سید عالم صلی الله علیه و سلم گوید شب معراج بھر کو

که برینکده شتم گفتند سلام از ما سلام برسان و او میگفت مندره
 ما انظرنت غیر الله و العایه قبل المار و الطین کردیت بزلف تو زعم عدم
 غرقه بهمه چیز در آورده مردی اروی در عالم داده که
 اگر سیر خور و سپاس و اگر کر سینه باشد دیوانه اگر خسته است
 مرداری و اگر سپید است سحری عجزتین او کشته و ضعف صفت لازمه
 او اگر کرد معرفت کرد و گویند و ما قدر و الله حق قدره و اگر
 بعبادت مشغول شود گویند و ما امر و الایعب و الله مخلصین للبدین
 و اگر از سر و کنار که گویند و ما خلفت الجح و الانس الا
 یعبدون و اگر بنشیند از کبک شد یلقاب و اگر شیعی
 طلبه لایکنون الامن اذن الرحمن و اگر بخورد یا عیسیر کند لمن
 اشکت لیحطب عکک و اگر خواهد که سودایی کند و آن علم
 حافظین و اگر خواهد که در درون زاری سازد یعلم الپرو
 و اگر زودیر جانی بود الیه المصیر و اگر کر ز جانی طلب این المضر
 اگر فارغ نشود و الذین جاهدوا چون هم بکند یخص بر حتمه من شیا
 و اگر نوبید شود لا تصفوا من حمد الله و اگر امید و اگر کرد

افانوا کر الله اگر سینه میکند لایسل عما یفعل آرنیکی و دیگری باید
 بر سیکس این از سنی حکما و از قضا حبر اینقدر نمایند
 پمانه توپی با دتو پیسند و خلا الدار مضطربین و یفنیج
 متحیرین و خراجا منها کارهین اعمار امی من ستین الی سبعین و قل
 من یحوز ذلک همه بار سبوی از جوی دست نیاید قدقت للقلب و عابته
 علی التصایه مایه مره و عکک یقلب طلب الیوی لاکل یوم سلیم
 ابجره و مرزلت که با ستفاز در و آمیز نشوی در وی هلاک شده یی
 فالنوبه من غیر اقلع پسته اللذابین و المؤمنی ذنبه کاجل یبع علیه
 و المناقی بری ذنبه کالذباب یطیر یمانی که ترا امر و زازد انجانه حرام
 باز دارد و فردا از دوزخ کی باز دارد ان الله یحب الاحمال المرکل
 کاه بنزل کلینی حمیرا و کاه در صحه ای رخا یا بلال و عطل کونک
 الا الکبار راجد لصغار اناسا صغارا سوزیده کن آن و زلف ما نرم
 در زلف تو آویزم و شور کنیم معرفت ثمره علم است آشنای
 ثمره صحت عبادت جای دیگر است و کار جای دیگر
 الکلام فی صغار المعاملات طبع و کهنایه احتیاق یرح

والموتون باب المقال لا خير عند من هذه الاحوال
 قوموا الى الله من قبل ان يحيا نعم وانها عن بعض اهلها
 ان يسلامه من نمل وجانها ان لا تحل عليه حال بودها
 راه نايست منزل دور و در باغ نيسور و قابل ضعيف
 و دلی سحاره و جانی عاشق و ارانی بکمال **بیت**
 جز جان بگریخت کاری خور ز اینت که سر سخی ارد پیر
 مهر و مهر عالم صلی الله علیه و آله و سلم شبی بخت یک تار موی
 سفیدند دیگر روز بر حایت هفت موی سفید شده بود رسیدند
 که حالت فرمود دوش سپوره بود بر عارض کردند این اثر
 زخم آن خطابت که فایتم کما امرت نه کاریت که اگر فوت
 تارک توان کرد اگر کویسی فارحبتا فعل صالحا گویند خود از اجنا
 میایی که مرکه پست التینت او را خار شکنی بی سود ندارد
 ظفر فی الله فحی فی الله ع بوجع خوش خشن شرطت
 منت در جان میاید و نریت در پش غیبت در دل الم یان
 نندین آموان در مرک میاید داد که منزل کور پسانت

این شکر کایت که گوش بویید دارند تک الموت دیوار کنند
 و قرض کنند بن الاجساد و قرض لطیور و صطل الله و اگر جان مرغ
 آشنا باشد آواز ارجی بشود پرواز گیرد و بر بند تر جایی
 نشیند استر العرش موت سعد بن معاذ از آن خبر میدهد و اگر و ایضا
 بالله مرغ چکانه و از جمله اولنگ کالانعام بود خست از زاویه
 با وید بر دچس بصری رحمه الله علیه و قوی قد حی آب بردست
 گرفت و باز بنهاد و بخورد حالی تروی ظاهر شد رسید گفت
 ذکر تائیه اصل النار فی النار افضوا علینا من المار او
 او نماز قلم الله و یکی از شیخ ساهای در از پوشش بود چون
 پوشش از آمد پرسیدند که این از چه افتاد گفت گفتت فی
 سحر اهل الحیم عجب الضاحک من راة النار و لعن فل من راة الموت
 اگر بعد از سپر روز از مرک جهره خور و یان پشی نیندازم که بعد
 از ان شد و حرم نشینی فن شافلینظر الی منظری
 مدالی من طن ان الهوی سحر سید عالم صلی الله علیه و سلم
 ابو ذر غفاری را گفت جا و اهل القصور و زرها اچیانانگر که

الآخرة ويشع بجائز لعل ذلك يحركك ويحركك فان الحزين في ظل الله
 تعالى كمن يورثه ارضان كذا بقلتي وموانعها صبر غايبا ترا
 رسما يي كند . وطل بسيل العين بلكنا . فليس لا ايام الشباب رجوع
 اي كاشم ملائم بزیدی ر . یا خود بکرای خربسیر زیدی ر
 از ستم با حق الدنیا من الآخرة فاستمع الحیوة الدنیا فی الآخرة
 الا قلیل شعر عشاق تعینت بر دیند . در ابرغم عشق سپردند
 کل یوم سو فی شان کمر بند کی ز بار کبر کی بدل میکند اسپتا و ابو علی ق
 بر کلیسیا می گذشت گفت لولا نعمة ربی لکننت من المحضین شعر
 الا یا طیب الجن ویک داو . فان طیب الا پس اعیاه و ایاب
 مذای هل من سائل سحر کاه از بهر آنت که کا نوا قیلا من اللیل
 یا ججون سپید عالم عبد الله عمر را میگفت نعم الرجل هو لو کان
 یصل اللیل و قالت ام سلمه لا بنها یانبی لا کثیر النوم باللیل فان کثیرة
 النوم باللیل مع صاحبه فقیرا یوم الصیمة ومن اللیل فتجد به نافذ تک
 امرت و بالاسرار هم یستغفرون سکر و المستغفرین لا یسجدون
 و در لغت احتیاط بجای آری که ترک دانق من محرام خیر من عبادة

مانی سینه ابریم ادم رحم الله کویدا طب مطمک لا عینک ان
 تصلی لیل و لا ان تصوم بالنهار و کثیره بجانا فاست و ستر آن
 بدان ماطق و ارزند آن می فلیضحکوا قلیلا و لیکوا کثیرا و من دید الله
 بر خیر اعطاه عینین مطالین و قال صلی الله علیه و آله و سلم سحر
 النار علی ثمة اعین عین سحر فی بسیل الله و عین عصمت عن محارم الله
 و عین کت من حشیه الله و قد قیل عود و اایسکم البکا و قلوبکم التفرک
 و قال ما در الفت من دعا علی المق العضة من الموعظه و کل بن آدم
 خطا خیر الخطاین المیتعفرن شعر سقا لایا منا الخوال
 اذ حال و بهی کوجه حایله . بنا و لیلانا کف ر
 صناد ایا من لیا یله . طلب در فرمان هم فرماست
 پزارشوار خود که زیان تو کو . سکر بباره کاسمان تو تو
 اجعل ما بطنک لله و ظمیرک لخلق من بصف قارون می بود دل
 بصف موسی بکشکان کز پستن پداریت و از زماندگان
 کستن شیاری فردا همه کسید و اران غصه خواران بشند
 همه فرمان دمان سپر کردانان ما اغنی عنی مالیه بک عنی

سلطانية لا تحسن الا بهال انما لا نوم اقل من الغضلة
اذ الفنى من عيشاني شيبية ، فاقول اذا عصرت الشب مضمي
وقد تعوضت عن كل شبهه . فما وجدت لا ايام الصبي عوضا
لعمان حكيم سر خود را نيدميد او كفت . امر لا تدري هي ثقياك
استقد له قبل ان ينجاك . ولا خلاف بان الناس قد خلقوا
فيما يرومون معكوس القوائين . اذ ينق العسر في الدنيا مجازفة
والمال نفوسها بالموازين . مردی در تابستان بخ میخورد
وكرماي مضطرب بود هر زمان آواز دادی كه احي حسه ياران
ارحو اعلى من اس له مذوب نظم شد عمر و نشد ساخته كارى
در پیش منى ار م بی زاده . الم یان للذین آمنوا ان تحس قلوبهم
لذکر الله طهویه زنی بود صالحه او را بعد از وفات او بکل سال در
خواب دیدند از حالش پرسیدند كفت سنوز در عذابم
كه شبی قیله چراغ پستان تافته بودم و قال صلى الله
من موع العاصین تظنی غضب الرحمن و قال صلى الله علیه وسلم
لساجده السجود و این البكاء و كان فی وجهه عسر بن الخطاب

رضی الله عنه خطان سودان من كثرة البكاء و این حدیث ذوق است نه
عبارت و طعم است نه اشارت و من قال هذا الكلام بالادق فليس له
عند اهل المعرفة مقدار كل عنك بملول الحزن اذا ضحك البطا
وكن لفظا ما اذا نامت اليمون و ارق الناس قلوبا اقلهم ذنوبا و سا
الى المغفرة قبل غل المعذرة فالعقوب راعية و الاقلام جارية و الله
يسمعه و التوبة مقبولة قبل يوم التغابن فان من صبر حتى الله في
ضعفه في كبره و من خان الله تعالى في السر سكت الله سره في العلانية
لا تدع اجل السرور و با در فحياه يعود و لا يعود و يخلصت
كه هلاك مرد از انست شج مطاع و هو متبع و اعجاب المرء بنفسه و
شبهى كويد نخل هر كه شهيد نشود زير كه او برك نام كويد برك
جان چون كويد و بزرگان و شن كل كفت اند النخل مثل من يدرك
زمانه في رحل الرجولية صمم في سماع الارجحة قدنى في عين المروءة حرق في
ثم الفتوة فليج في سن السيادة و متابعت هوا مغوية و مردى
افرايت من اتخذ الله هواه و مباشرت محظرات و اركاب
معاصي زین شیرد من اطل الامل اسپ العول و اعجاب حجاب

هایت و حاجت عوات و لولا انک پتصحنی لما اقدت علی
 هذا الابرار و لکن قال الله تعالی و ان پتضر و کم فی الدین فلیکم
 النصر شرط بصیحت بجای آوردم و این کلمات مذکره را نوشتم فان
 لتعلم احد السائین ان لم یصبها و ابل فطل اکر پ حل کزدی
 مراد دام مبدول است و اگر غواص ار در لجه غوطه خورد جو
 فردا مبول اخ تک کما لیک ذکر ک خطک من الله تعالی
 کن من اخ کما لیک وضع فی کفک دنیا را جمعیت لازم می باید
 تا از وادی زیادت شود و نه از خالی نقصان پذیرد چنانکه
 صفت دریاست میخواه تا مجاورت حاصل آمد و تدبیر میکن تا
 ما زجت ظاهر کردد و ترقی طلب با ارقالت بجالت رسمی چنانکه
 صدیق اکبر گوید رضی الله عنه کان لسانی او رونی الموارذ فالت
 اقول الله حتی او رونی رضا الله تعالی و کان بقول ان الله تعالی
 علم من لم یوا و ایتتم من لغوا و ایتتم من یصفوا و تونی کن تا ماست
 نیز فراید فقال ابن مسعود رضی الله عنه کان رسول الله صلی الله علیه
 و سلم یخولنا بالوعظ احيانا مخافه ان یسبنا و این کلمات را

افتاح بسی خیرات و ان کلید بسی کجما شناس لعل قنک ینتبه
 فان امرک علیک مشبه و من استوی یوماه فهو معنون و من کان
 یومه شرا من امسه فهو ملعون و من لم یکن فی الزیاده فهو فی القصاص
 تا ریکریت بر زمانی شب من یارب شب من چه ندارد کوی
 ای بزک جهان ملاذد و پستان اندر پسر عشق شدن آسان است
 پایان دن کار جو امر دست خود را در یاب که آفتاب معرب
 رسید و عیار مردم بگردید و مکارم اخلاق مندرگشت و معالم
 صحبت منطش شد **شهر** و منب الذین بعایش فی الکنا فم
 و بصیت فی خلف کجلد الاجر پشرد و پستان اخوان العلامه
 و اعداد السریه کشته اند مخلصین برادران آن بود که ان ای
 منک سینه اذ اعما و ان ای منک چینه و فها یا لینی لم اتخذ
 فلانا خلیلا یا دار الاخلاق یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المصین کما دار
 و چشم بر رخنه دار قل ان الموت الذی تقرون فانه ملائمتکم خوا جازل
 و ابدراصلی الله علیه و آله و سلم چون در خاک نهادند فاطمه را
 رضی الله عنها بانس رضی الله عنه می گفت طابت نفوسکم ان تجوا

علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم التراب **بیت**
 بزور زان دنیا چونا اہل مشوغہ کہ تا ہرسم زنی دیدہ زان منی ان
 وسیعلم الذین ظلموا انی مغلوب یقلبون یوم لا ینفع مال ولا بنون و
 ماتدم بعدہ علیہ واقدم الی التبی الیہ یا خود چہ تخم افکنده اندکہ
 ہیناہ پسیل اما ساکرا و اما کفورا بصد سالہ زندگانی عذاب ابر
 خریدن خان است و برضای خلق سخط خالق بستن حرمان افلا
 یعلم اذا بعثنا فی القبر و حصل فی الصدور از خواب عقلت بیدا
 شو من قبل ان نفس و جو ہر دہا علی دبار با او لغنہم کالغنا اصحاب
 است تمت بر کردار خود نہ تا قیت کیر آزار خلق بر کیر تا
 جبک بر خیزد با حق معاملہ بصدق کن و رعایت کن عبد الناس
 واجب للناس ما تحب لنفسک کن مؤمن و کن فعا کن شکر النعم
 و احسن جو امر من و رک کن پنا و اقل الضحک فان کثر الضحک تبت
 القلب خلیل الازجانہ آرزو بہین حین من الیت میخوان و کنعا زرا
 ارسرای نوح بکرو حین الیت من الیت من ان اثبات آدم من کہ
 زبان لت محو کرد و محو ایس کز کہ اثبات طاعت سود نہ است

بانی نواحی الارض ابغی و صلاکم و انت بلوک مالمقصدم کم نحو
 و حق تعالی بزبان کہ ایسی چامی باشمائی پسندت صرف او در ان
 میان ایراد محض بود **ش** دلالت اگر چہ خوب کردار بود
 در خلوت معشوق کران با بود این کلمات را بسمع دل شنو و بر
 جان نویسن و مراد ان اسطہ مخلص منی صادق دان من الناس من
 اذا پسئل الهم و وفق پسند و لغا اهل اخیر عمارۃ القلوب و کلام
 الیوب و نصیحت عمری عن الیوب و کیف نفلح من لم یفعل کل خود
 بی بوی باشد و کشته دوروی دارد و بوی کن فی الدنیا بیدک و فی
 الاخرۃ بعلک و آبادانی عالم بچار کس است عالمی کہ بعلم خود کا کند
 و تو انگری کہ حق مال بشرع بگذارد و جاہلی کہ از آموختن تک ندارد
 و در ویستی کہ آخرت بنیا نشد **ظ** شب رفت و حدیث با بیان رسید
 شب را چه کہ حدیث ما بود در حق تعالی تو منین رفیق اراد و سعادت
 مساعد و اقبال موافق و بضاعت ایمان از اضاعت مصون و طاعت از
 و پمعه پیرون و مدد الطاف خداوند روز افزون منہ و فضل و عیم طولہ و نفوذ با
 من دعا لا یسمع و قلب لا یسمع و بطن لا یسمع و علم لا ینفع و سلام و الحمد للہ

کتبہ العبد المذنب عماد الحسنی ۱۰۲۳
 عن غنہ

